

CORONA-KRISE VERSTEHEN

EINE GESCHICHTE FÜR
KINDERGARTEN-
KINDER



فهمیدن بحران کرونا

یک قصه برای اطفال کودکان



Eine kleine Geschichte um allen Kindern
die Angst zu nehmen...

یک داستان کوچک برای اطفال بخاطر از بین بردن ترس آنها...

DIE CORONA-HÄSCHEN

FÜR MEINEN SOHN NICOLAS
UND ALLE
KINDERGARTENKINDER



خرگوش های کوچک کرونا

برای پسر نیکولاس و همه اطفال کودکان





بود نبود دو دانه خرگوش بود. اسم ای خرگوش ها نیکو و لاسی بود. آنها همراه فامیل های خود زندگی خوشی داشتند.

نیکو و لاسی باهم همسایه بودند. هر روز که آنها در کودستان که اسم آن خرگوش بود نمی رفتند، آنها یکدیگر خود را بخاطر بازی کردن در سر سبزه ها ملاقات میکردند. یک روز عالی بهاری بود و هر دوی آنها با سرو صدا در بین زمین های کشت زردک و بانجان رومی با هم ساعتیری میکردند.

نیکو صدا زد: "تو هیچ وقت نمیتانی مره بگیری،".

لاسی میگوید: "البته که میتانم تره بگیرم، صبر، مه سریع تر از تو هستم."

ولی یکبار به یکبارگی یک خیل از پرستو ها رسید و پرنده ها از ترس به پرواز شدند و پرنده ها در حالت پراکنده به یکدیگر خود چیزی گفتند. نیکو و لاسی تنها کلمه "ورونا،ورونا"

خرید های بیش از ضرورت



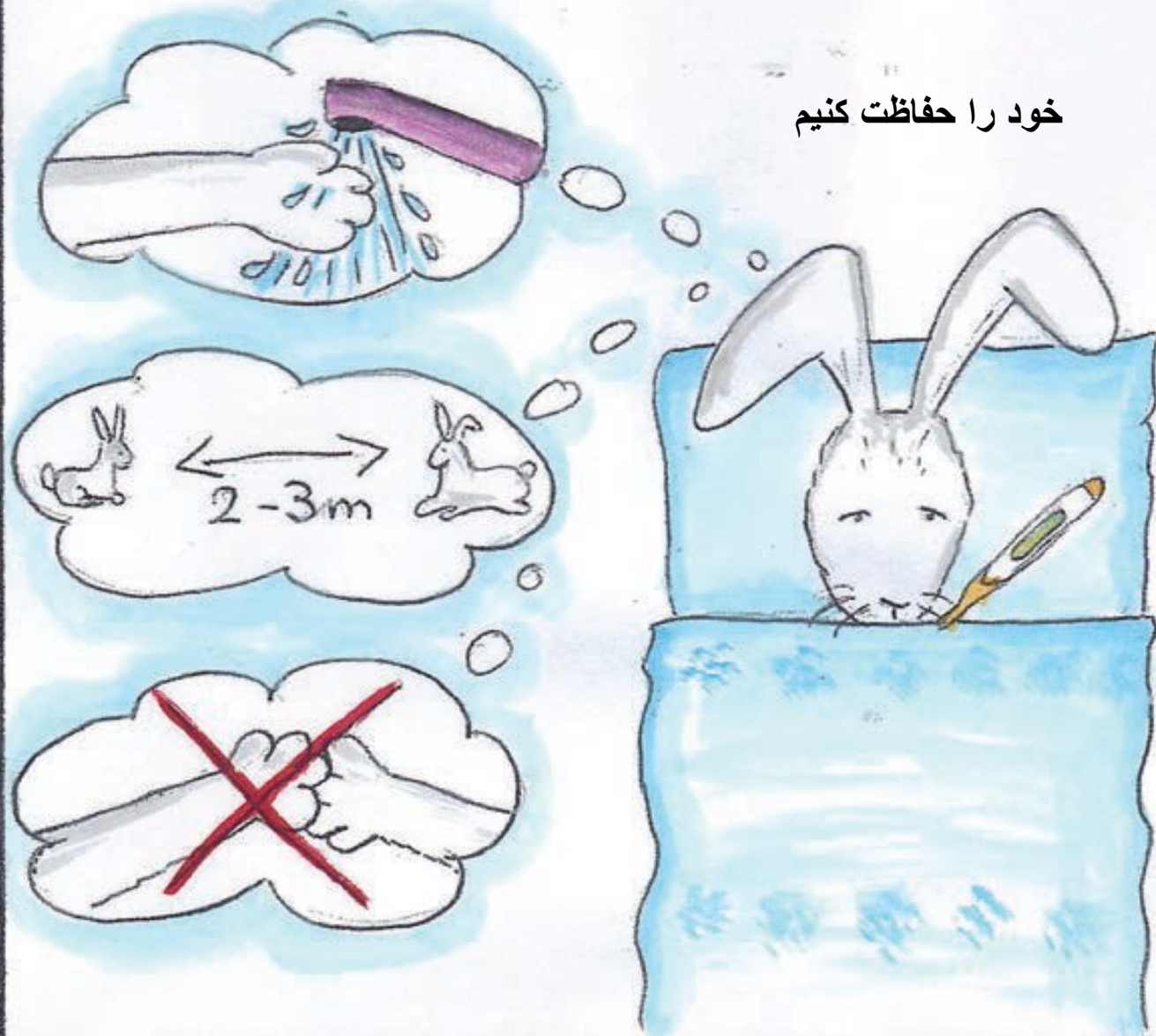
در عصر همان روز مادر نیکو برای این خرگوشک ها دلیل هیجان آنها را توضیح داد: در کشور خرگوش ها، در پشت سر آن کوه های بزرگ موج از بیماری بزرگ است که آغاز شده است. و دلیل این بیماری ویروس های کرونا هستند. مادر لاسی خیلی نگران بود. او به داخل خانه خود میرفت و میامد و هیچ آرامش نداشت. در صبح روز بعد پدر لاسی بلند می شود و عاجل همه چیز که با خود گرفته می تواند را جمع می کند: علف ها، ریشه های درخت، سنگ، چوپ، زردک ها و حتا کاه، هرچند کاه کافی در کنج انبار کاه موجود است. پدر بزرگ نیکو دید و گذاشت که پدر نیکو این همه را انجام دهد و پدر بزرگ در ختم گفت: "پسر من مریض روانی است و این همه کار ها مزخرف هستند."



مادر نیکو تعجب میکند، آیا تمام دنیا دیوانه شده اند؟ جنگل های خالی و مزرعه های خالی، این همه تنها در زمستان و زمان های جنگ بود. پرستو ها از صبح تا شام جیک جیک میکردند. بعضی پرستو ها حتی تمام شب در سر و صدا بودند. اولین خرگوش مریض می شود، همچنان در قریه خرگوش های پهلوی فامیل لاسی دگه هیچ وقت بیرون نمی رود. نیکو پدر خود را میپرسد: "پدر جان، آیا ما همه باید بمیریم؟" پدر نیکو جواب می دهد: "تخیر پسر، ولی ما باید در آینده خیلی متوجه باشیم، تا ما هم به این مریضی مصاب نشویم."

8) SICH SCHÜTZEN (8)

خود را حفاظت کنیم



در نیکو در ادامه گفت: "ویروس های کرونا مثل قطره گک های کوچک آب هستند و اگر یک خرگوش مریض عطسه بزند، خرگوش های که در اطراف او است میتوانند همه به این مریضی مصاب شوند. از این لحاظ حالا تو باید بسیار مواظب باشی. تو باید در آینده همیشه دست های خود با صابون بشویی. تو باید نزدیک حیوانات زیاد نشوی. در صورت ممکن 2 تا 3 متر باید فاصله داشته باشی. اگر این کار ها را انجام دهی، ویروس های کرونا نمیتوانند که دگه از جای خود بپرند... و از امروز به بعد دیگر برای احوال پرسی به کسی دست نمیدهی." نیکو سوال می کند: "اگر من مریض شدم؟"

مادر خرگوشی نیکو به نیکو میگوید: "تو مریض نمیشی. در واقع این مریضی مثل یک سرماخوردگی است: اگر آدم مریض شود، صرف سرفه های خشک، تب و یا هم به آلات تنفسی ضرورت خواهد داشت."

نیکو سرفه میکند: "مادر، مه حالا سرفه میکنم." مادر نیکو میگوید: "نخیر شهزاده کوچک من، تنها گلون تو حالا شاید خراشیده شده است و تو تب هم ندار"

8) ANDERE SCHÜTZEN(8)

از دیگران محافظت کنیم



هر چند این مریضی به خرگوش های کچلو هیچ آسیبی نمیرساند. این مریضی برای خرگوش های کهن سال ما خطر ناک است. پدر بزرگ و مادر بزرگ نباید به این مرض مصاب شوند. به این خاطر تو هم باید بسیار زیاد مواظب باشی. حالا تو هم دیگر نمیتوانی که مادر بزرگ و پدر بزرگ را در آغوش بگیری و یا آنها ترا ببوسند. شاید در روز های آینده ما آنها را زیاد ملاقات نکنیم. ولی من مطمئن هستم که این مریضی بزودی برطرف خواهد شد و ما یک جشن فامیلی برگزار میکنیم. ولی تا او زمان باید مراقب باشی وقت که عطسه یا سرفه میکنی باید همیشه از دگه خرگوش ها دور تر بروی. وقت در جریان سرفه کردن دستمال در دست نداری باید در بین آرنج خود سرفه کنی.

8) KEIN KINDERGARTEN (8)

کودکستان ها بسته هستند



مادر لاسی به این نظر شد که لاسی و نیکو دیگر اجازه ملاقات یکدیگر خود را ندارند و مادر نیکو هم این نظر را قبول کرد. حالا آدم بدون رفیق ها و کودکستان چی کند؟ در روز های نخست نیکو هیچ نمی فهمید چی انجام بدهد. او عادت کرد که به تنهایی ساعتی کند. همیشه به او یک نظر جدید می آمد. هر ساعت او مادر خود را سوال میکرد: "مادر برم شیرینی باب بدهید." بخاطر خوشی نیکو مادر نیکو اکثر وقت به نیکو درست است میگفت. ولی بعضی وقت ها نیکو هم باید کاری انجام میداد بطور مثال: باید یک نقاشی زیبا می کشید.



در روز دوم نیکو سوال کرد. آیا او به ملاقات لاسی رفته می تواند؟ و همراه لاسی بازی کند؟ ولی مادر نیکو جواب رد میدهد. "شاید یک خرگوشک دگه را." ولی متأسفانه ای ناممکن بود. خوشبختانه فامیل نیکو یک باغچه داشتند و در این شرایط اگر آنجا نیکو زیاد بازی هم میکرد مشکلی نبود و بخاطر که نیکو و لاسی اجازه ملاقات یکدیگر خود را نداشتند، آنها یک بازی جدید را اختراع کردند. آنها صبح ها در پیشروی سوراخ های خود می نشستند و باهم توسط گوش های خود حرف می زدند. وقت آنها گوش های خود را بطرف پیشرو میکشیدند، این به این معنا بود. "چطور استی؟" یک گوش به طرف بالا به معنای. "او له له." وقت هر دو گوش های خود را آنها به طرف پائین می کشیدند، این به این معنا بود که "کاملن خوب هستند." هر زمانیکه آنها پشت یک دیگر خود دلتنگ می شدند، آنها در پیش روی سوراخ های خود می نشستند و کوشش میکردند که همراه حرکات سر و صورت و گوش های خود باهم حرف بزنند. وقتی یکی از آنها گوش های خود را مثل علامه صلیب میساختند، این به این معنا بود که برای امروز خدا حافظ و شب بخیر.

8) ELTERN ZU HAUSE (8)

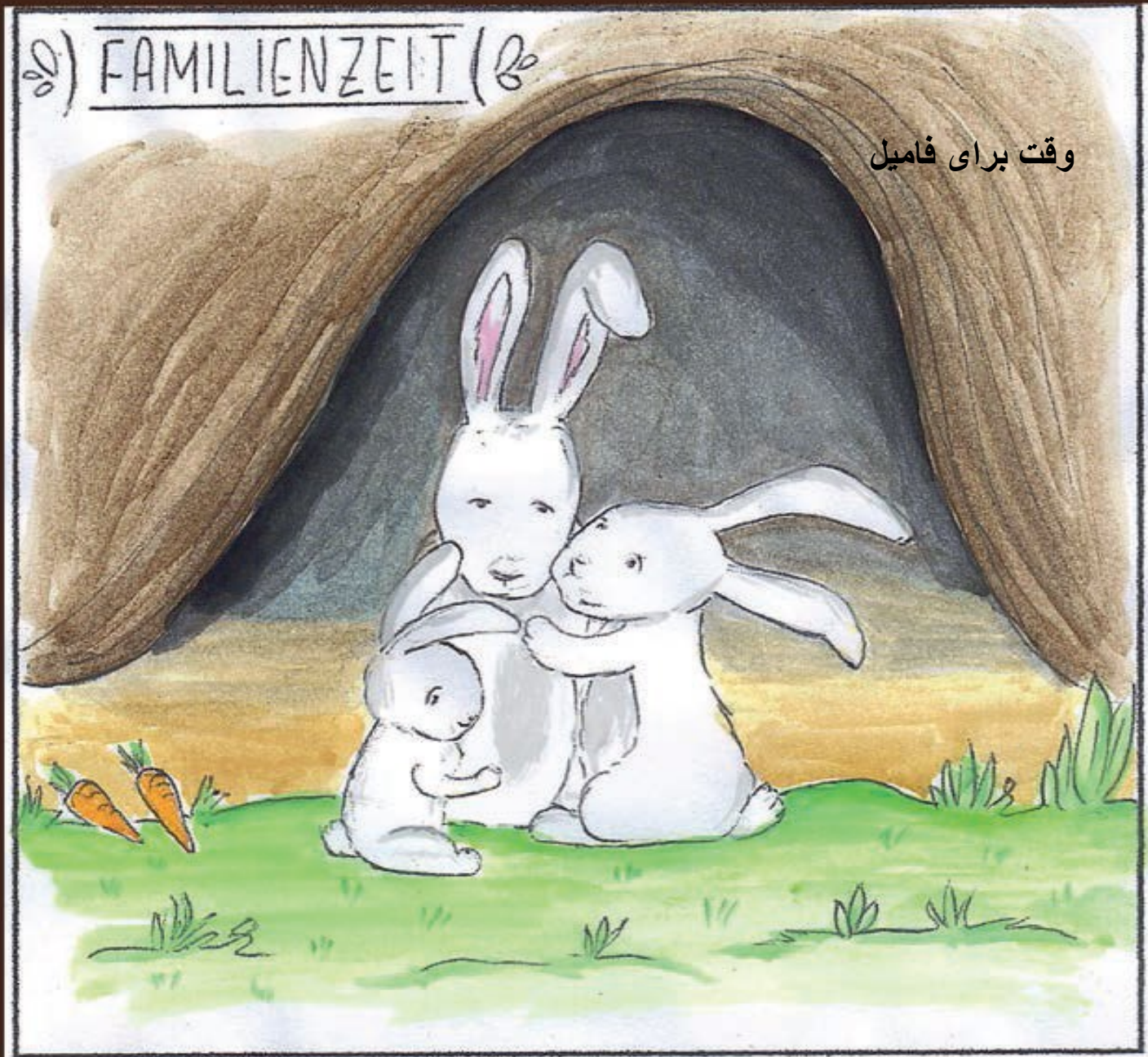
والدین در خانه



نه تنها کودکان ها و مکاتب بسته بودند، بلکه مادر و پدر هم اکثر اوقات در خانه بودند. قسم که نیکو آرزو داشت، هر چند آنها برای نیکو وقت زیاد نداشتند. پدر بعضی وقت ها برای چند دقیقه بخاطر آوردن غذا بیرون میرفت و مادر در روی مزرعه می نشست و تعداد کاهو ها را حساب میکرد. مادر نیکو کارهای دفتر خود را به خانه همراه خود آورده بود. با وجود این همه برای نیکو لذت بخش بود و میتوانست با این وضعیت کنار بیاید که مادر نیکو بعضی وقت از نیکو هم مواظبت کند. وقت مادر نیکو برای نیکو وقت نداشت، نیکو به آرامی به طرف آشپز خانه میرفت و یک زردک با مزه را دوزدی کرده میخورد و رفته به مادر خود نشان میداد که چی بدست آورده است.

8) FAMILIENZEIT (8)

وقت برای فامیل



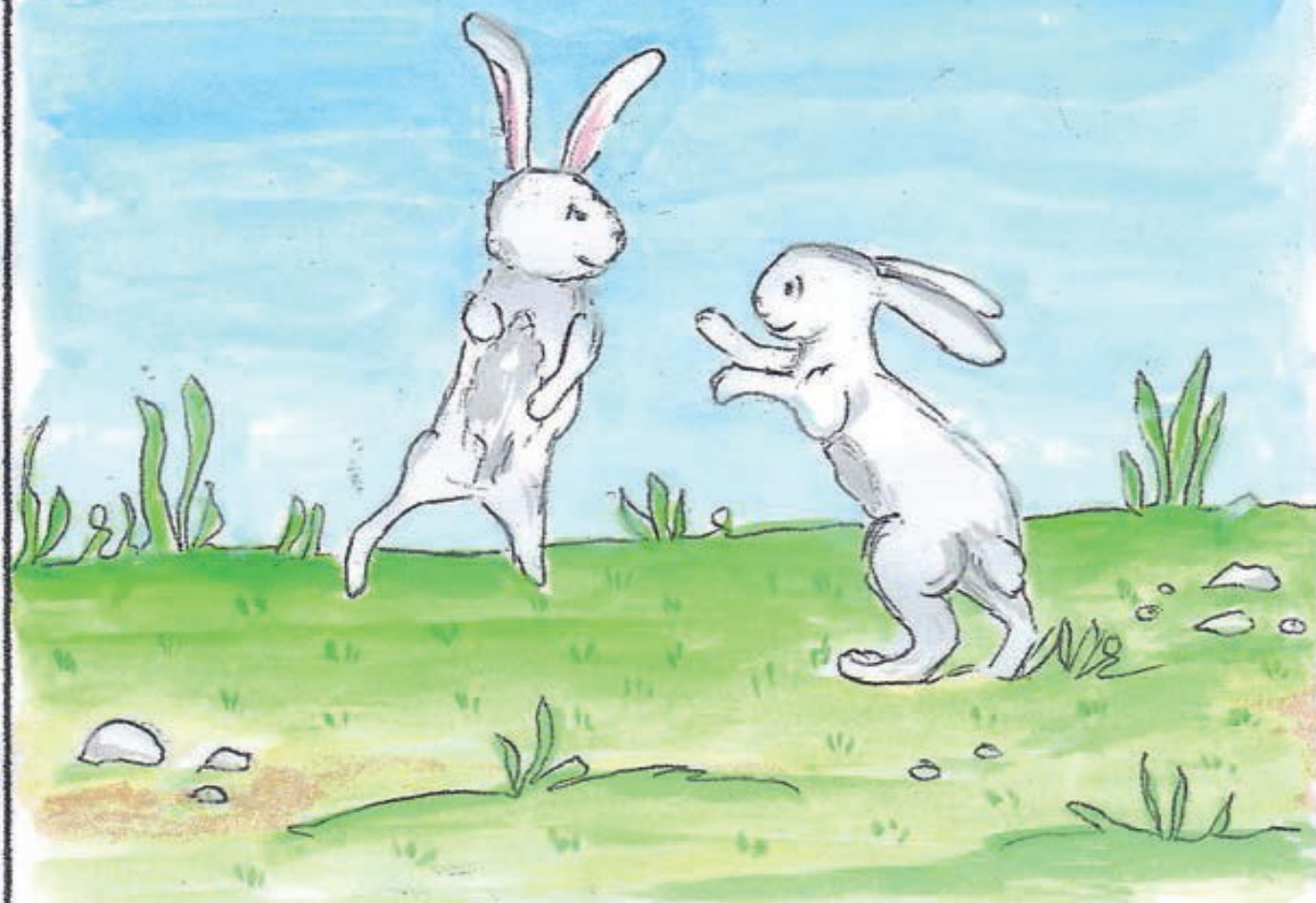
این واضح است، که همه خرگوش ها در این وضعیت نا مطلوب نگران هستند. مادر لاسی از ترس و هیجان هیچ نمیتوانست شب ها بخوابد و از هر شخصی که سرفه میکرد میترسید. تنهایی، بدون رفیق ها و خویشاوندان، مشکل است که آدم عادت کند. ولی خبر های خوش هم بود. نیکو وقت زیاد به ساعتیری داشت و والدین نیکو هم هیچ تشویش بخاطر روز های ملاقات و کاری نداشتند. آنها با هم کتاب میخواندند، باهم بازی میکردند، باهم آهنگ زمزمه میکردند و از باهم بودن لذت میبردند. بعضی وقت ها نیکو بخاطر بازی کردن همراه دوست های خود و یا آب بازی کردن در حوض دل تنگ می شد. ولی این یک زمان بسیار خوبی برای تمام فامیل خرگوشک ها بود، آنها در اتفاق گرم خود یک دیگر خود را در آغوش میگرفتند و از زمان لذت می بردند.



نیکو می پرسد: "مه چی وقت میتانم دوباره پیش لاسی بروم؟ مه چی وقت اجازه دارم که به کودکستان بروم؟"
 مادر نیکو جواب میدهد: "صرف چند روز دگه صبر کو." ولی ببین، مه برت یک تقویم رسم میکنم و زمانیکه تمام
 چوکاتک های ای تقویمه ما نشانی کدیم، او وقت باز از بحران بیرون میشیم و دوباره اجازه داریم که بیرون برویم و
 دوست های خود را ملاقات کنیم.

GUT ÜBERSTANDEN

به خوبی سپری کردن



صبح یک روز وقت طلوع آفتاب بینی نیکو را لمس کرد. نیکو از خواب بیدار شد و به تقویم دید که تمام چوکاتک های آن با چلیپا پر شده است. قرنطین دگه تمام است. او به عجله میخواست بیرون برود و دوست خود لاسی را ملاقات کند. وقت نیکو از سوراخ بیرون شد، دید که لاسی با لبخند در حال آمدن به طرف نیکو است. لاسی گفت: "شرط می بندم، تو مره گرفته نمیتانی." بعد از گفتن این لاسی به طرف مزرعه به دویدن شد. نیکو صدا میزند: "صبر حال میگیرمت." وقت آنها سر مزرعه میرسند، هر دو خودشان را با خنده روی مزرعه به زمین می اندازند و به یکبارگی می بینند که زمین های زردک در طول پنج هفته گذشته بسیار عالی و همه زردک ها بزرگ شده اند. نیکو و لاسی به یکدیگر خود می بینند و میگویند، آیا ای بحران برای جهان خوب نبود؟

این کتاب را من برای عزیز پنج ساله ام نوشته ام. من بحيث یک مادر میتوانم درک کنم، که اطفال در کودکان ها کار های زیاد انجام می دهند. توضیحات نصیحت آمیز نمیتواند ترس آنها را از آنها بگیرد. این داستان را من از فکرم نوشتم، تا بتوانم طفلم را به طریق درست بیاموزانم، تا بفهمد که چرا حالا ما بدون خویشاوندان و دوست های ما زندگی میکنیم، تا از این طریق ترس آنها را از آنها بگیریم و بر آنها نشان دهیم که این داستان به خوبی سپری خواهد شد.

من میخواهم این داستان را با همه شریک نمایم، تا اطفال که در سن و سال کودکان هستند را کمک کند و بحران کرونا را بخوبی بتوانند سپری کنند. این داستان من را میتوانید ادامه دهید و تغییر دهید. شما میتوانید این قصه من را به هر زبانی ترجمه کنید. هدف من تنها گرفتن ترس از اطفال و نشان دادن یک آینده روشن برای آنها است.

با عشق و صمیمانه ترین تمنیات

Ursula Leidl

März 2020

ترجمه: سید مرتضی حسینی

